

ایران و مسئله قراباغ



در بهار امسال - یا به عبارت دقیق‌تر در فاصله ۳ تا ۹ آوریل ۲۰۰۱/۱۴ تا ۲۰ فروردین ۱۳۸۰- در حالی که حدود هفت سال از ترک مخاصمه میان نیروهای ارمنی و آذربایجانی بر سر حاکمیت بر قراباغ می‌گذشت و در این فاصله نیز برای تداوم و توسعه اقدامات پراکنده‌ای که برای حل و فصل مسالمت‌آمیز این مناقشه آغاز شده بود تلاش قابل توجهی جریان نداشت، حیدرعلی‌اف و روبرت کوچاریان رؤسای جمهور آذربایجان و ارمنستان در شهر کی‌وست فلوریدا به مذاکره نشستند.

این مذاکرات که به دعوت کالین پاول وزیر خارجه ایالات متحده و در چارچوب مذاکرات گروه مینسک صورت گرفت اگر چه نظر به غامض و پیچیده بودن موضوع قراباغ، از لحاظ کمک به حل و فصل نهایی این مناقشه با پیشرفت چندانی روبرو نشد ولی در خلال آن نکات و مسائلی مطرح گردید که در نهایت با منافع ملی و منطقه‌ای ایران ارتباط تنگاتنگی پیدا می‌کند. در این نوشته پس از اشاره‌ای مختصر به پیشینه شکل‌گیری مناقشه قراباغ و کلیاتی از مذاکرات بعدی برای تسویه آن، جوانی چند از این نکات و مسائل را مورد بحث قرار خواهیم داد.

بحران قراباغ

ریشه اصلی این مسئله به دوره‌ای برمی‌گردد که در سال‌های نخست دهه ۱۹۲۰، روسیه بلشویک که به تازگی بر قفقاز مسلط شده بود، در چارچوب همراهی و همکاری گسترده‌ای که با نهضت ملی ترک‌ها به رهبری مصطفی کمال آغاز کرده بود در مقام تأکید و تأیید بر این همراهی استراتژیک، منطقه قراباغ را بر خلاف میل اکثریت قاطع جمعیتش که ارمنی بودند و خواستار الحاق به ارمنستان شوروی، به صورت یک منطقه خودمختار در قلمرو جمهوری شوروی آذربایجان باقی گذاشت.

با گشایشی که از اواخر دهه ۱۹۸۰، به تدریج در فضای سیاسی اتحاد شوروی حاصل شد، در کنار دیگر مسائلی که بیش از هفتاد سال به زور قهر و استبداد بلشویکی از منظر جهانیان پنهان نگهداشته شده بود، خواست سرکوب شده ارمنی‌های قراباغ برای اعاده حقوق پامال شده آن‌ها به عنوان یک اقلیت نیز مطرح گردید. در فاصله سال‌های نخست دهه ۱۹۲۰ تا اواخر دهه ۱۹۷۰، جمعیت ارمنی قراباغ از حدود ۹۴ درصد به حدود ۷۶ درصد کاهش یافته بود و از نظر ارامنه قراباغ، این روند چیز دیگری نبود جز حاصل تزییقات حساب‌شده باکو در این سال‌ها.

اگرچه تلاش ارامنه قراباغ در مراحل نخست این تحرک بیشتر جنبه‌ای محدود و مقطعی داشت ولی به تدریج با تحریکات ضمنی مسکو و در مقابل واکنش تند و خشونت‌بار باکو جنبه‌ای حاد و شدید یافت که هم در تسریع فروپاشی نظام شوروی نقشی مهم و تعیین‌کننده پیدا کرد و هم در اعاده استقلال ملی و سیاسی جماهیر آذربایجان و ارمنستان.

جنگ و جدلی که در فاصله سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۴ بر سر قراباغ میان ارمنی‌ها و آذربایجانی‌ها جریان گرفت گذشته از تلفات سنگین - برآوردی بین ۱۵ تا ۲۵ هزار نفر - بخش چشمگیری از ارمنی‌ها و آذربایجانی‌های منطقه را نیز آواره کرد؛ در مراحل نخست این بحران حدود ۲۰۰،۰۰۰ ارمنی از آذربایجان و حدود ۱۸۵،۰۰۰ آذربایجانی نیز از ارمنستان آواره شدند و با اشتعال آتش جنگ در قراباغ و در پی پیشروی‌های پی در پی ارامنه که به تحکیم موقعیت آن‌ها در ناحیه قراباغ و اشغال حد فاصل قراباغ و ارمنستان - نواحی آقدام، فضولی، جبرئیل، کلبجار، قبادلی، لاجین، زنگلان - منجر شد نیز موجب آوارگی حدود ۴۷،۰۰۰ نفر از آذربایجانی‌های قراباغ و بین ۵۰۰ تا ۶۰۰ هزار نفر از آذربایجانی‌های نواحی اشغال‌شده گشت.^۱

در این میان در حالی که از یک سو ارامنه از لحاظ نظامی دست بالا را داشتند و از سوی دیگر نیز آذربایجانی‌ها با از دست دادن حدود ۱۵ درصد از قلمرو خود دچار بحرانی اساسی شده بودند، در مه ۱۹۹۴ روسیه موفق شد طرفین را به ترک مخاصمه متقاعد سازد؛ ترک مخاصمه‌ای که از آن

تاریخ تا کنون هنوز به قوت خود باقی است. با این دگرگونی اقدامات مختلفی که برای میانجی‌گری و تسویه مسالمت‌آمیز این مناقشه آغاز شده بود، وجه مشخص‌تری به خود گرفت.

مذاکرات صلح

در کنار روسیه که به دلیل نقش و حضور تعیین‌کننده خود در قفقاز، هم می‌تواند در تشدید و تداوم بحران‌هایی از این دست اقدام کند و هم - اگر مصلحت بدانند، به گونه‌ای که در مه ۱۹۹۴ نشان داد - مانع از تشدید و تداوم آن گردد، عوامل دیگری نیز برای کمک به حل و فصل این مناقشه پا به میدان گذاشته‌اند که گروه مینسک، تشکیلات برآمده از سازمان همکاری و امنیت اروپا (OSCE) برای رسیدگی به این امر، مهم‌ترین آن‌ها است.

تلاش‌های میانجی‌گرانه گروه مینسک که از سال ۱۹۹۲ - یعنی در بحبوحه جنگ قراباغ - آغاز شد، فقط هنگامی نسبتاً منظم‌تر واقع شد و اهمیت یافت، که در اواخر سال ۱۹۹۴ حاضر شد با اعطای یک کرسی ثابت به روسیه در این تشکل، سهم و نقش روس‌ها را در این عرصه به رسمیت بشناسد و از آن تاریخ به بعد و بویژه در سال‌های ۹۷-۱۹۹۶ این تلاش‌ها دامنه گسترده‌ای یافت. در خلال این سال‌ها برای حل و فصل مناقشه قراباغ طرح‌های مختلفی پیشنهاد شده است که در این زمینه می‌توان به طرح "یک‌مرحله‌ای و یکجای" ژوئیه ۱۹۹۷ گروه مینسک اشاره کرد که در آن ضمن پیش‌بینی خروج نیروهای ارمنی از بخش‌های تحت اشغال قلمرو آذربایجان و استقرار نیروهای حافظ صلح سازمان همکاری و امنیت اروپا در آن برای فراهم آوردن موجبات بازگشت آوارگان، مسیری نیز در امتداد محور لاجین برای حفظ ارتباط میان قراباغ و جمهوری ارمنستان در نظر گرفته شده بود. در این سند خود قراباغ نیز به عنوان "یک دولت و تشکل قلمرویی در محدوده آذربایجان" توصیف شده بود که تعیین جزئیات بیشتر موقعیت حقوقی و حوزه مسئولیت‌هایش به مذاکرات بعدی مقامات قراباغ و باکو و توافق سازمان همکاری و امنیت اروپا منوط گردید.

در طرح دیگری که چند ماه بعد از این تاریخ در زمستان همان سال عنوان شد، مبنای توافق بر نوعی رویکرد «تدریجی و مرحله به مرحله» استوار شد، بدین معنی که مقرر شد پس از خروج نیروهای ارمنی و غیرنظامی شدن منطقه، هر سه طرف با مساعدت و همراهی سازمان صلح و همکاری اروپا حل و فصل بعدی مسائل معوقه را بر عهده گیرند؛ وضعیت حقوقی قراباغ و تعیین تکلیف محور ارتباطی لاجین... نیز در زمره این مسائل قرار داشت.

ظاهراً هر دوی این پیشنهادات با ملاحظاتی چند از سوی مقامات ارمنستان و آذربایجان پذیرفته شده ولی مقامات قراباغ به هیچ وجه به پذیرش آن راضی نشده بودند. یکی از دلایل سقوط

دولت لئون ترپتروسیان در اوائل قوریه ۱۹۹۸ نیز در این اختلاف نظر ریشه داشت؛ ارمنی‌ها در مجموع - برخلاف گروه ترپتروسیان- همانند مقامات قراباغ با چنین مصالحه‌ای موافق نبودند.

در طرح دیگری که در نوامبر ۱۹۹۸ از سوی گروه مینسک مطرح شد - طرح موسوم به "دولت مشترک" - قراباغ در نوعی پیوند نه چندان سفت و سخت کنفدراسیون‌گونه با آذربایجان، عملاً خودمختار می‌شد. بر اساس این طرح قراباغ به جمهوری‌ای تبدیل می‌شد با قانون اساسی و ارتش خاص خود و قوانین مصوب آذربایجان تنها در صورتی در این جمهوری صورت اجرایی می‌یافتند که با قانون اساسی قراباغ منافاتی پیدا نمی‌کردند. در حالی که باکو حاضر به پذیرش این طرح نبود، مقامات قراباغ آن را به عنوان مبنایی بر مذاکرات بعدی قبول کردند. ظاهراً از این تاریخ به بعد از لحاظ طرح و بحث پیشنهادات جدید ابتکار عمل دیگری جریان نداشت و مباحث پراکنده بعدی در حول و حوش همین پیشنهادات دور می‌زده است.

همان‌گونه که این فواصل فاحش میان خواسته‌های طرفین نشان می‌دهد، یعنی تأکید و اصرار ارمنی‌های قراباغ بر خواست الحاق با ارمنستان یا شناسایی استقلال "جمهوری قراباغ" از یک سو و پافشاری مقامات باکو بر حفظ تمامیت ارضی جمهوری آذربایجان و حداکثر اعطای نوعی خودمختاری داخلی به ارمنه قراباغ از سوی دیگر، در حال حاضر امکان حصول نوعی توافق مسالمت‌آمیز نیز بسیار بعید به نظر می‌آید.

در واقع با پیش‌آمد یک چنین وضعیتی، در حالی که در چارچوب تحولات داخلی ارمنستان و آذربایجان، در نهایت جز اتخاذ یک خط مشی نظامی-همان‌گونه که زمره آن در ماه‌های اخیر در پاره‌ای از محافل سیاسی باکو پیچیده است - راه دیگری به نظر نمی‌آید، جامعه جهانی راه را در تلاش و فعالیت بیش از پیش قدرت‌های ذی‌نفع و ذی‌مدخل در تحولات قفقاز تشخیص داده است. ناگهان برخی از قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای - و در راس آن‌ها، ایالات متحده - تلاش گسترده‌ای را در جهت حل و فصل هر چه سریعتر این مسئله آغاز کرده‌اند. در توضیح علل این تعجیل و تکاپوی ناگهانی به چند عامل می‌توان اشاره کرد. شاید یکی از مهمترین این عوامل را بتوان در ناکامی جهان غرب در تأمین یک محور نفوذی با ثبات در بخش‌های شمالی قفقاز ملاحظه کرد؛ تا این مرحله از کار با توجه به تلاش‌های موکد و قاطع روسیه برای حفظ چیرگی خود بر شمال قفقاز - مانند جنگ‌های اول و دوم چچنستان - وی بی‌ثباتی مستمر کشورهایی چون گرجستان و آذربایجان که قرار بود بدنه اصلی این محور نفوذی به داخله قفقاز و آسیای میانه را تشکیل دهند، تلاش‌های پیشین غرب با توفیق قابل توجهی روبه‌رو نبوده است. به گل نشستن عملی طرح خط لوله باکو-جبهان یکی از نمادهای بارز این ناتوانی است.

عامل دیگری را که در توضیح این تلاش ناگهانی می‌توان برشمرد آینده نامعلوم جمهوری آذربایجان است. در صورت حذف حیدر علی‌آف از اریکه قدرت که با توجه به وضعیت جسمانی وی واقعه قریب الوقوعی می‌نماید، در حال حاضر چنین به نظر می‌آید که اگر قرار است کاری صورت بگیرد، بهتر است تا حیدر علی‌آف بر جای است، صورت گیرد. از سوی دیگر موضع - عجالتاً - قدرتمند روبرت کوچاریان و سرژ سرکیسیان، رئیس جمهور و وزیر دفاع ارمنستان نیز در ترغیب غربی‌ها به «حل و فصل» هر چه سریعتر این مناقشه موثر بوده است.

بحث ایران

در یکی از گزارش‌های واصله از مذاکرات کی‌وست تنها دستاورد قابل توجه این نشست، تأکید طرفین - روسای جمهوری آذربایجان و ارمنستان - بر اجتناب از جنگ ذکر شده است و آنگاه لزوم حضور ایران در روند صلح، که ما را به موضوع اصلی این یادداشت نزدیک می‌کند.^۱ در ادامه این گزارش، تأکید بر نقش و حضور ایران در مذاکرات مزبور یک "ذکرگونی مهم" ذکر شده است، زیرا اصولاً "یکی از علل اصلی تأسیس گروه مینسک در ۱۹۹۲، حذف ایران از جریان صلح بود" و اینک پس از گذشت حدود ده سال از این ماجرا به این نتیجه رسیده‌اند که ایران نیز باید در این امر دخیل باشد.^۲



از مجموعه گزارش‌های موجود چنین برمی‌آید که ارمنی‌ها از مدت‌ها پیش خواهان حضور و نقش فعال ایران در حل و فصل مناقشه قراباغ بوده‌اند. مواضع آذربایجانی‌ها در این زمینه منفی بوده است و در اشاره به مواضع آمریکایی‌ها نیز می‌توان چنین گفت که به رغم مخالفت برخی از مقامات آمریکایی با حضور ایران در این روند- از جمله مخالفت صریح سناتور ریچارد شلبی رئیس کمیته اطلاعات سنای آمریکا- در بیانیه پایانی مذاکرات کی‌وست، کری کاوانا نماینده ایالات متحده در گروه مینسک از لزوم اتخاذ تدابیری برای حضور و مداخله ایران در این تحولات سخن به میان آمده است. به هر حال در پی این مذاکرات و نقش فعال سفارت فرانسه در مطلع کردن ایران از این تحولات، ظاهراً قرار شده است که سفیر ایران در ارمنستان نیز در مذاکرات بعدی حضور یابد.

در این که به طور کلی با توجه به وزن و اهمیت ایران در معادلات منطقه‌ای، لزوم حضور فعالانه ایران در یک چنین تحولاتی عاملی نیست که بتوان بیش از این آن را نادیده گرفت، تردید نیست، ولی ظاهراً در این میان ملاحظات دیگری در کار است که هوشیاری و دقتی بیش از پیش را طلب می‌کند. انگیزه آمریکایی‌ها و نیروهای هم پیمان آن‌ها در این تجدید نظر پی‌جویی راستی و حقیقت یا عوارض ناشی از نوعی عذاب وجدان نیست، همان‌گونه که ملاحظه خواهد شد آن‌ها ظاهراً برنامه‌ای در سر دارند که به نحوی عمیق و اساسی منافع ما را تحت الشعاع قرار خواهد داد.

طرح اصلی مشتمل بر اعطای نوعی استقلال داخلی به قراباغ، اعاده شش منطقه از هفت منطقه تحت اشغال ارمنستان به آذربایجان (یعنی باقی ماندن لاجین در دست ارمنی‌ها به عنوان حد فاصل ارمنستان و قراباغ)، و بالاخره در باغ سبز بانک جهانی و وعده جاری شدن جوی‌های شیر و عسل در قفقاز، در صورت پذیرفته شدن این تدابیر است... و در حاشیه نیز صحبت‌هایی می‌شود راجع به باز شدن یک محور مواصلاتی در جنوب قفقاز که در امتداد رود ارس قرار می‌گیرد و نخجوان را به آذربایجان وصل می‌کند.

منافع ایران

همان‌گونه که در بخش پیشین این یادداشت خاطر نشان گشت تمامی طرح‌های مطرح شده در این مذاکرات با تفاوت‌های بنیانی و عمده خود در جزئیات و دقایق امر تا نزدیک شدن به حداقلی از مواضع مشترک راه درازی در پیش دارند ولی در این میان و جدای از طرح‌های پیچیده و عجالتاً غیرعملی فوق‌الذکر، ذیل و حاشیه‌ای نیز مطرح است که به رغم ظاهر نه چندان چشمگیرش، کل کار بر محور آن استوار است و به نظر می‌رسد که مبنای اساسی هر نوع توافق آتی باشد و آن عبارت است از محور مواصلاتی فوق‌الذکر در امتداد رود ارس.

این طرح که بنا به نام طراح اولیه آن پاول گوبل مشاور وقت وزارت خارجه آمریکا به طرح گوبل نیز معروف است، حدود ده سال است که مطرح می‌باشد و بیش از هر چیز به دلیل ماهیت ساده‌انگارانه‌اش، یعنی به دلیل آن که راه حلی به ظاهر ساده بر یک چنین موضوع غامضی عنوان می‌کند، از جذابیت خاصی برخوردار بوده است.

بر اساس این طرح، مبنای اصلی هر نوع توافق و مصالحه بعدی می‌تواند بر معاوضه دو بخش زنگزور و لاجین استوار شود. در صورت یک چنین توافقی با واگذاری زنگزور - منتهی‌الیه جنوبی جمهوری ارمنستان و مرز مشترک ایران و ارمنستان - به جمهوری آذربایجان نه فقط از آن طریق باکو مستقیماً به منطقه خودمختار نخجوان، که از آن راه با ترکیه نیز متصل می‌شود و در مقابل ارمنستان نیز با دستیابی به محور لاجین با قراباغ ارتباط مستقیم می‌یابد. به زعم کسانی که این طرح را ارائه کرده‌اند در صورت حصول چنین توافقی حل و فصل دیگر مسائل نیز می‌تواند در دستور کار قرار گیرد.^۵

با آن که از همان مراحل نخست طرح این مبحث مقامات ارمنی مخالفت اصولی خود را با یک چنین "راه حلی" ابراز داشته‌اند ولی اشاره گاه به گاه مقامات آذربایجانی به این طرح که بنا به دلایل مختلف، از جمله فراهم آوردن زمینه ارتباط مستقیم ترکیه با "توران"، به ویژه مطمح نظر آنکارا قرار دارد، یادآور آن است که در این ده ساله این طرح هیچگاه از نظر دور نبوده است کما اینکه حتی در بحبوحه مذاکرات اخیر در کی‌وست، در حالی که محور اصلی بحث در حول و حوش تلاش‌های گروه مینسک دور می‌زد وفا قلی‌زاده اتصال احتمالی قراباغ از طریق محور لاجین به ارمنستان را در صورتی میسر دانست که محور ارتباطی مشابهی نیز در جنوب از طریق زنگزور، آذربایجان را به نخجوان متصل سازد.^۶ واینک با گذشت زمان در بسیاری از گزارش‌ها و تحلیل‌های جاری از ترتیباتی سخن به میان می‌آید که گرچه به نام گوبل مطرح نمی‌شود ولی محتوایی مشابه دارند؛ از جمله تأکیدی صریح بر لزوم و اهمیت بازگشایی محور قارص - گومری - نخجوان - مغری - باکو که نقطه کلیدی آن را بحث وضعیت آتی مغری - مهمترین شهر زنگروز - تشکیل می‌دهد و احتمال استقرار نیروهای «حافظ صلح» در امتداد این محور.

با توجه به ناکامی تقریباً آشکار جهان غرب در تامین یک محور نفوذی در بخش‌های شمالی قفقاز اینک چنین به نظر می‌رسد که نقطه نقل این تلاش و ناکامی به بخش‌های جنوبی‌تر این حوزه یعنی در امتداد رود ارس منتقل شده باشد.

در آخرین دور از مداخله قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای در امور قفقاز یعنی از سال‌های پایانی جنگ جهانی اول که با فروپاشی امپراتوری روسیه تزاری عرصه برای چنین مداخله‌ای فراهم شد تا اعاده مجدد اقتدار روس‌ها بر این خطه، با شکل و شمایل شوروی، از نقطه نظر تقسیمات حکومتی و گستره‌های قومی و فرهنگی و اقتصادی ... مطابق با آنچنان جامعه کز و ناراستی بر این خطه تحمیل شد که هنوز هم به رغم گذشت اندکی کمتر از یک قرن، قفقاز را با زمینه‌ای از تنش‌های دائمی ولاینجل مشغول داشته است. ترسیم رشته‌ای از خطوط مرزی مصنوعی و بی‌ربط که جز ممانعت از رشد و توسعه - مانند منطقه نخجوان - و ایجاد تنشت قومی - چون تقسیم اوستیا به دو حوزه روس و گرجی ویا واگذاری قریباغ ارمنی نشین به آذربایجان - حاصلی به دنبال نداشته‌اند، از نمونه‌های روشن این کزی و ناراستی می‌باشند.

بخش مهمی از این تحمیلات در آشوب برآمده از جنگ جهانی اول و فروپاشی موقت اقتدار روسیه صورت گرفت که در خلال آن ارتش ترکیه عثمانی در آخرین دور از دوره حیاتش و در تحقق آرمان‌های توسعه طلبانه‌اش، هم به زور سرنیزه و توپخانه یک واحد سیاسی نوظهور را در جنوب شرق قفقاز تاسیس کرد و بر آن نام « آذربایجان » نهاد، و هم در تحمیل خواسته‌هایش در شکل گیری مرزهای دیگر واحدهای ملی آن حدود - ارمنستان و گرجستان - از هیچ تلاشی فروگذار نکرد. مهم آن که بعد از شکست عثمانی و اعاده قدرت روس‌ها، باز هم این ترک‌ها بودند که اینک در چارچوب « اتحاد ضد امپریالیستی » مصطفی کمال پاشا و بلشویک‌ها، با انعقاد معاهداتی چون قرارداد قارص - مسکو، بخش مهمی از دستاوردهای « امپریالیسم » عثمانی، یعنی شکل کلی تقسیمات کشوری و مرزهای قفقازیه جدید را حفظ کردند؛ تقسیمات و مرزهایی که جز استمرار انبوهی از تنش‌های قومی و تهدید دائم صلح و ثبات نتیجه‌ای به دنبال نداشته است.

حوزه مغری / زنگزور که با توجه به محور مواصلاتی مورد نظر غرب، امروزه از نو مورد بحث و مذاکره قرار گرفته است، ممکن است فقط یک راه ارتباطی به نظر آید؛ راهی که در درجه اول به عنوان تنها راه مطمئن ارمنستان به جهان خارج برای ابروان اهمیت اساسی دارد و برای ایران نیز نظر به دیگر راه‌های کشور به جهان پیرامون اهمیت ثانوی. حال آن که اهمیت واقعی این منطقه در نقش استراتژیک آن نهفته است و نه در نقش ارتباطی‌اش.^۷

در واقع تلاش‌های جاری در از میان برداشتن « مانع » زنگزور که بستر اصلی خود را در فعالیت غرب برای ایجاد یک محور نفوذ به قفقاز و آسیای میانه یافته است، تداوم و توسعه همان برنامه‌ای است که در سال‌های پایانی جنگ جهانی اول از سوی ارتش عثمانی دنبال می‌شد و لسی به دلیل مقاومت سرسختانه ارمنی‌ها ناکام ماند.

منطقه مغری / زنگزور در مقام منتهی الیه جنوبی ارمنستان که حوزه آناتولی را از بخش‌های شرقی قفقاز جدا می‌کند آخرین نشانه باقیمانده از نوعی ثبات سیاسی است که اگر از میان برخیزد کل وضعیت منطقه را دگرگون و دستخوش یک بی‌ثباتی عمده خواهد کرد. احداث یک "شاهراه بان‌ترکیستی" در امتداد مرزهای شمالغرب کشور نه فقط در تطابق با دیگر تلاش‌های غرب در تحدید موقعیت استراتژیک ایران در پاره‌ای از دیگر حوزه‌های همسایه، گام دیگری خواهد بود در انزوای بیش از پیش کشور، بلکه یک چنین دگرگونی و تحولی در دراز مدت در کل منطقه نیز پیامدهای تنش‌آفرین بسیاری به دنبال خواهد آورد.

حفظ و تقویت این عامل تعادل که با توجه به چیرگی ارامنه بر بخش‌های جنوبی قریباغ، در حال حاضر حوزه‌ای به مراتب گسترده‌تر از باریکه سی و پنج کیلومتری اولیه را شامل می‌شود، باید در ردیف اولویت‌های سیاسی ایران جایگاه خاصی را به خود اختصاص دهد.

در دور اول شکل‌گیری مرزهای سیاسی قفقاز، یعنی در سال‌های پایانی جنگ جهانی اول، وضعیت نابسامان کشور از لحاظ داخلی و خارجی مانع از آن شد که تحولات منطقه‌ای مزبور بتواند از حضور و نفوذ یک عنصر ایرانی لازم در این عرصه بهره‌گیرد، و لهذا وضعیتی پیش آمد که هنوز هم نتایج اسفبار آن در قفقاز مشهود است، ولی اینک - در این دور بعدی - موقعیت ایران چه از نظر داخلی و چه از نظر خارجی موقعیتی است به کلی متفاوت از پیش.

در کنار اقتدار داخلی، پیش آمد دگرگونی‌هایی چون این تأکید مهم و جدید بر لزوم حضور ایران در مذاکرات قریباغ که آن را می‌توان یکی از نتایج حاصل از سیاست‌های اخیر ایران در تنش‌زدایی نیز دانست زمینه را برای ایفای نقش فعال‌تری در عرصه تحولات منطقه‌ای فراهم کرده است، و در اینجا است که با لزوم هوشیاری بی‌ش از پیش نسبت به امکان طرح "راه‌حل‌های میانبری" که با منافع کشور مغایرت دارند، اتخاذ یک رویکرد جدید نسبت به تحولات قفقاز ضرورت خاصی یافته است؛ رویکردی که در چارچوب کلی آن نه فقط حل و فصل مناقشه قریباغ در تطابق با منافع ملی ایران، که انبوهی از دیگر مسائل ذی‌ربط چون موضوع خطوط لوله نفت صادراتی، نظام حقوقی دریای خزر، "آذربایجان جنوبی" خواندن آذربایجان ایران و مباحث ناشی از آن ... نیز در آن جایگاهی سنجیده و مناسب بیابند.

۱- برای آگاهی بیشتر بنگرید به کاوه بیات، *بحران قزاقیخ*، تهران: انتشارات پروین، ۱۳۷۲؛ و همچنین Edmund Herzig, *The New Caucasus, Armenia, Azerbaijan and Georgia*, the Royal Institute of International Affairs, London, 1999, pp. 65-72.

۲- برای آگاهی بیشتر بنگرید به pp 67-73 و Herzig, op.cit. همچنین RFE/RL, *Caucasus Report*, 5,3,2001, Vol.4, No 13. RFE/RL, *CR*, op.cit, 9,3,2001. Vol.4, No14.

۳- باید به خاطر داشت که در همان مراحل نخست بحران قزاقیخ، در دوره زمامداری هاشمی رفسنجانی، دولت ایران به صورت فعال و موافق برای فراهم آوردن زمینه‌های ترک مخاصمه و مذاکره بین طرفین درگیر وارد کار شده بود ولی این میانجی‌گری به توطئه گروه‌هایی که در سطح منطقه‌ای خواهان ادامه جنگ بودند بی‌نتیجه ماند. بررسی مجدد این تلاش و افشای نقش این گروه‌ها در خنثی کردن تلاش‌های اولیه ایران در اعاده صلح، از شرایط لازم و ضروری برای حضور مجدد ایران در این نوع تلاش‌های میانجی‌گرانه است.

۴- بنگرید به یادداشت شماره ۳.
۵- این پیشنهاد در همان مراحل نخست طرح در یادداشتی خاطر نشان شد و مورد بحث قرار گرفت. بنگرید به: کاوه بیات، «نفت و درگیری‌های مرزی آذربایجان و ارمنستان»، ماهنامه نگاه نو، شماره ۱۱، آذر - دی ۱۳۷۱، صص ۱۳۱-۱۲۵.

۶- شبکه خبری ANS آذربایجان، ۲۰ مه ۲۰۰۱.

۷- آخرین بحث و تبادل نظری که در این زمینه صورت گرفت خود به روشنی مبین اهمیت این امر و همچنین جوانب نه چندان صریح آن است؛ در پی اظهارات اخیر مسئول مطبوعاتی سفارت ایران در باکو مبنی بر مخالفت ایران با هر گونه معاوضه و تبادل ارضی در حل و فصل مناقشه قزاقیخ، مبارز قربانی، یکی از روسای حزب حاکم "بنی آذربایجان" در عین انکار طرح و جریان چنین بحثی، این اظهارات را مداخله در امور داخلی آذربایجان دانست و مورد انتقاد قرار داد. نگاه کنید به نشریه Zaman، 14 April 2001 به نقل از شبکه خبری Groong در همین تاریخ.

کتابخانه ۱۹۸



شعبه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی